

محمد عالم افتخار

13.06.2011

(بخش 10) یادداشت هایی از یک صفر

توده ها ؛ آنقدرها هم احمق نیستند !!!

جوان که بودیم جلسات هفته وار حزبی داشتیم . کار با جوانان و مردم و جلب و جذب ؛ مطالعاتی که کرده بودیم ؛ خبر ها و اطلاعاتی که شنیده بودیم ؛ انتقاد ها و پیشنهاد های مان برای بهبود امور حزبی و سازمانی و در اخیر یگان بحث و آموزش تنوریک ... اجندای این نشست ها بود .

مبارزات انتخاباتی برای ریاست جمهوری امریکا شروع شده بود و جز داوطلبان حزب دموکرات و جمهوریخواه یکی دو چهرهء دیگر هم اعلام کاندیداتوری نموده بودند .

در جلسهء ما نوجوانی که از نعمت داشتن پدر محروم بوده و توسط مادر باهمتش بزرگ و هوشیار و صاحب سواد ... شده بود و به همین لحاظ اینک من او را « پسر بیوه زن » می خوانم ؛ تازه از مرحلهء آزمایشی گذشته و عضو گردیده بود .

وقتی نوبت خبر ها رسید این جوان معمولاً خجالتی و محجوب ؛ دست از پا خطا کرد و پیش از نوبتش گفت :

رفیقا ! خبر مهم ؛ گیس هال رهبر حزب کمونیست امریکا ؛ رئیس جمهور امریکا شد و...

ما پنج تن اعضای دیگر جلسه که اعضای باسابقه و نسبتاً با سواد تر بودیم یکی پی دیگر همه پوخ زدیم و مسؤل جلسه که آدم کلان و سنگین بود هم پوزخندی در لب پیدا کرد و احتمالاً هم به شدت دندانهایش را به هم می فشرد .

جوان شدیداً بر افروخته شده بر گپ خود ایستاده گی کرد :

- از 4 - 5 رادیو شنیدم باز شب خود تان بشنوین . صباح گیس هال به کار شروع میکند ...

وزیر هایشه هم تعیین کرده ...

- جوان دیگر که همچنان می خندید ؛ افزود :

وزیر خارجه ایش هم رفیق خودمان (پسر بیوه زن) است !!

با وصف انضباط محکم مسؤل با اتوریته ؛ جلسه از هم پاشید ؛ دیگران با عرض معذرت و بی معذرت اتاق را ترک کرده طرف تاکستانها که در نزدیکی بود ؛ رفتند تا خوب دل خود را خالی کنند ؛ ولی مسؤل ما ؛ پسرک را که مانند اسپند دود کرده بود ؛ به نشستن و نوشیدن

جای یا شربت دعوت نمود و به من هم اشاره کرد که او را تنها نگذارم ؛ چون که قضا را از "جذبی" های خودم بود .

بعد که فضا کمی آرام شد ؛ بزرگ ما آرام آرام لب به سخن گشود و گفت :
رفیق ...! همه چیز را خوب و درست شنیده ای و اینکه پیروزی گیس هال به نفع ما و مردم امریکا و دنیا است و ترا شادمان کرده ؛ شعور بلایت را نشان میدهد . آفرین !
فقط یک غلط فهمی کوچک داری که هنوز به برگزاری انتخابات امریکا بیشتر از دو ماه مانده ؛ امکان هم دارد ؛ این دوره گیس هال ببرد ؛ ولی هنوز دوماه وقت است ؛ ببین ؛ این کدام اشتباه کلان و کدام گناه نیست . من به کسانی که جلسه را خراب کردند ؛ جزای حزبی پیشنهاد میکنم . این را به دلت نگیر و دیگر ؛ خوب به هر خبر و مطلب دقت کن که چیزی خالیگاه باقی نماند . باز هم آدم از سهو و خطا خالی نیست با همه کوشش که اشتباه کردیم ؛ کردیم . رفته رفته پخته میشویم . همه بزرگان بشریت هم همین طور بوده اند !....

امروز این سرگذشت واقعی به خاطری تداعی شد که من و شما همه ؛ خواهی خواهی میان مفاهیم « روشنفکر » و « توده عوام » نوسان داریم .

پیش از ورود به مطالب اصلی ؛ صریح و پوست کنده خاطر نشان میسازم که روشنفکران - بیش از مردم عوام دچار اشتباهات اینچنانی میشوند . یکی از دلایل اهم این است که آنان بیش از توده عوام « فکر » میکنند و پی افکار و اطلاعات می گردند ؛ ولی اینکه 100 فیصد متقن فکر کنند و 100 فیصد همیشه اطلاعات و اخبار را درست برداشت نمایند و درست انتقال دهند ؛ تضمین شده نیست و به سبب های عدیده ای تضمین هم شده نمیتواند .

من بیش از یکبار به عرض دوستان رسانیدم که در هندوستان ؛ تا جائیکه من بر میخورم یک درخت بسیار بسیار مقدس و مورد احترام است و تقریباً در پیوست به اکثریت این نوع درخت ؛ مندرها و عبادتگاه های خورد و بزرگ ساخته شده و در غیر آن نیز مسح و ادای تعظیم عبادی بر آن ها توسط «عام و خاص» صورت میگیرد .

نه تنها به نظر روشنفکران ما بلکه روشنفکران خود هند ؛ این درخت پرستی و سایر حرکات بت پرستانه توده عوام « بی معنی » و « دیوانه گی » است . مخصوصاً بر درخت «بند» بستن ؛ بر آن رنگ ها و روغن ها مالیدن ؛ گل ها آویختن ؛ نذر دادن ؛ شمع و سوختنی های خوشبو به پایش روشن کردن ؛ شیر و دیگر غذا های آدمواره برایش تقدیم داشتن ...

تا جائیکه پرس و پال و مطالعه کرده ام ؛ هم بیشتر کسانی که این درخت ها را حرمت و تقدیس میکنند ؛ و هم کسانی که این حرمت و تقدیس را بیهوده و بیعقلی و چه و چه می « دانند!!! » و می فرمایند ؛ حتی نام عامیانه یا کتابی درخت را بلد نیستند ؛ تا چه رسد به بیولوژی و سوابق تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و اساطیری آن ؛ و از ایشان جز « موجی سمج نهی » ؛ « میرا پته نهی ! » ؛ « ساری ؛ آی ایم نات نو » و امثالهم چیزی نمیشنوی .

من ؛ در مورد معتقدان و تقدیس کننده گان چندان حرف و اعتراضی ندارم . چرا که برای آنان ؛ که « عقیده » به حرمت و توسل به این درخت را در کودکی ها و غافلانه از پدر و مادر و دیگر نیاکان و کلان های محل و محیط گرفته اند ؛ فرهنگ عقیدتی " **اما و اگر و چون و چرا** "یی را بر نمی انگیزد . در هر حال این « شیء » یا واقعیت همان است که نیاکان مان قرن ها مقدس

داشته اند و این امر را طور میراث معنوی به ما گذاشته اند ؛ و اکنون هم جز « من و ما » تقریباً همه « مردم » (1) حرمت و تقدیس آنرا به جا می آورند ؛ لذا جا برای دغدغه باقی نمی ماند !

و اما آنان که مخصوصاً باوری چنین دیرین را **نقد و نفی** می کنند و آرزومند هم هستند که سخن شان به کرسی بنشیند ؛ ناگزیر اند نه تنها نام و مشخصات آن ؛ بلکه تمامی سوابقی را که موجب گشته است ؛ تا درین رابطه **باوری** شکل بگیرد و مداومت یابد ؛ به خود «معلوم» (2) دارند تا حرف و سخن « درست و غیر خطا» بی گفته بتوانند .

البته این حرف و سخن غیر خطا هم ؛ چه زمان اقبالی برای قبول عام می یابد و تحت چه شرایط و با چه قیمت هایی ؟؟؟؛ اصلاً بحث دیگر میباشد .

همین آغاز هفته بود که حین گشت و گذار صبحانه ؛ به یک وضع غیر عادی میان دهلی نو و کهنه مواجه شدیم . در همه جا یک تصویر جلب توجه میکرد ؛ تردد زیاد بود ؛ صداها دستگاه بسیار تلویزیون و جم غفیری پولیس بسیار مجهز تا و بالا میرفتند .

از کسانی که با ما در بس شهری بودند ؛ پرسیدیم : خیریت که هست ؟

گفتند : گپ سر این بابا ست ؟

پرسیدیم : این بابا کیست و چرا گپ سر اوست ؟

از میان چندین نفر یکی دو تایی پیدا شدند که گفتند :

او «بابا رام دیو» است ؛ با حکومت هند مشکل دارد ؟

گفتیم : ایشان که آدم مذهبی معلوم میشوند ؟

کس جواب درست نداشت تا دو جوان خود را به ما نزدیک کردند و گفتند :

شما خبر نویس استید ؛ بروید از خود بابا و طرفدارانش معلومات بگیرید .

گفتیم : ما معلومات شما مردم را از همه زیاد تر کار داریم و مخصوصاً از شما جوانان را .

جوانی گفت : ما که معلومات میداشتیم یا وزیر حکومت بودیم یا بابا رام دیو . معلومات و مطلب و مقصد پیش آنهاست ؛ همتاجا بروید .

این صحبت خیلی زود از مسأله روز ؛ آنسو تر رفت و جوانان پس از اینکه با من و کار و یاد داشت ها ... تماس پیدا کردند ؛ لب به اعتراض گشودند :

چرا به مذخرفات و حماقت ها پرداخته ما را پیش دنیا شرمنده میسازید . ببینید ما ترقیات زیاد داریم ؛ جوانان و دانشمندان ما دیگر خرافاتی نیستند و بعضی مراسم را به خاطر پدر کلان و مادر کلان و یا عام مردم می گیرند و بعضی لباس ها و بعضی ظواهر را از همین خاطر مراعات میکنند و گر نه 70 فیصد جامعهء هند روشنخیال (روشنفکر) است .

با این جوانان که تعداد خویش را تا مرکز دهلی جدید زیاد هم کردند و خیلی گرمجوش و با محبت بوده در کالج های مشهور درس میخواندند ؛ لحظات نسبتاً طولانی را در سایه یک پارک هم گذشتاندیم .

آنان معمولاً خیلی تند تند صحبت می کردند که محصل افغانی همراه نیز قدرت فهم کامل سخنان شان را نداشت . گاهی با اشاره با نماد ها و عنعنات مذهبی (منجمله همین درخت که امروز مطرح بحث است !) و مقایسه آنها با مبایل و میترو و هواپیما و سفاین و رادیو و تلویزیون و سینما و طبابت عصری ... چیز هایی می گفتند که اصلاً فهمیده نمیشد . چه بسا در حسرت این مفاهیم و مقاصد ؛ شعر شاعر از مخیله ام میگذشت که :

زبان یار من هندی و من هندی نمیدانم ؛

الهی ! کاشکی بودی زبانش در دهان من

ولی با تمام اینها ؛ دریافتم که ایشان «روشنخیال» بودن را در برابر «عوام بودن» و « توده عوام بودن» قرار می دهند و لذا همه چیز قریباً در همان سطح بود که در جامعه و آبشخور های اطلاعاتی خود مان وجود دارد و مسلط است . من بنابر اینکه تمامی سخنان این جوانان را نفهمیده ام یا آنچه فهمیده ام شاید حاوی غلطی های عمده باشد ؛ نمیتوانم وارد جزئیات آنها شوم .

مگر با احتساب اینکه اگر این جوانان ؛ نمای تمام عیار نسل بالنده این سرزمین باشند و در همین سطح بینش و قضاوت (که من برداشت کرده ام) باقی بمانند ؛ مقداری نگرانی نیز نسبت به فردای هندوستان نردم پا میگیرد .

تصور میکنم اگر تمام دانستنی ها و تجارب و مشاهدات چهل سال حیات آگاهانه خویش را در یک جمله قصار بگنجانم ؛ آن این خواهد بود که :

با داشتن **روان متضاد** با **روان بشر** دیگر ؛ نمیتوان با او روابط صمیمانه و موفقانه داشت !

شاید قابل گفتن نباشد که این حقیقت ؛ تا که بشر هست در روابط زوج ها و خانواده ها هم تجربه و تثبیت گشته است و هم هر آن تجربه و تثبیت میگردد .



روابط حزبی ؛ سیاسی ؛ سازمانی ؛ اداری ؛ نظامی ؛ مؤسساتی ؛ فابریکاتی ؛ ؛ پرورشگاهی ؛ آموزشگاهی ؛ کلینیکی ؛ همکوچه ای ؛ همخونی ؛ همشهری ؛ هموطنی ... و خلاصه هرچه روابط و مناسبات میان افراد بشری و شخصیت ها و توده ها هست ؛ از این حکم مستثنی شده نمیتواند .

این را هم باید ناگفته نگذاشت که منظور از « روان متضاد » ؛ تفاوت ها و حتی تضاد ها در همه گونه نظرات و قضاوت ها و حتی عقاید و باور ها نیست .

نظرات و قضاوت ها و عقاید و باور های روانی نشده یا عمیقاً روانی نشده ؛ مانند آنچه که در حقوق و آزادیهای بشری طی نظام ایده آل دموکراسی تبیین و تصنیف گردیده و میگردد ؛ ناگزیر میان بشر مختلف و متضاد هست و حتی سبب نزاع ها و جنگ ها و متأسفانه ضایعات فجیع هم میگردد .

مگر موارد تضاد های **عمیقاً روانی** ؛ این گرفتاری ها و مصایب را به ضریب های نجومی میرساند . حتمی نیست که همیشه خوف و خطر و یا واقعیت جنگ و برخورد و کشت و کشتار در میان باشد ؛ حاکم بودن یا حاکم شدن احساس تنفر و بیزاری و خصومت گنگ و بیرون از کنترل توسط ابزار های قابل دسترس منطقی ؛ حقوقی ؛ علمی ؛ تجربی ... بین دو طرف - چه افراد باهم ؛ چه اشخاص با مربوطان شان (به هر سبب) ؛ چه اقوام و قبایل و ملت ها و مذاهب در برابر یکدیگر - دقیقاً موردی است که من در نظر دارم .

چنین چیزی ممکن است در روابط روشنفکران و توده هم حادث گردد ؛ حادث گردیده است و نیز حادث میگردد ؛ **اگر روشنفکران در تضاد شدید و عمیق روانی با توده تشریف داشته باشند !!!**

(باید قید کنم که این بحث و نتایج آن اصلاً به مسأله بابا رام دیو ؛ مربوط نبوده و بر آن مترتب نمیشود . صرف نماد ها و تبارزات مربوطه بود که موجبات این سخن ها را میان ما و چند جوان هندی تصادفاً فراهم کرد .)

«روشنخیال» و روشنفکر چه هست و چه میتواند باشد ؟

اینکه برای یکسویه کردن این پرسش ؛ شخصیت ها و متفکران کمی زحمت نکشیده اند ؛ امری اظهر من الشمس است . و ناگفته نماند که هیچ کدام از زحمات آنان بی ارج و هدر و بیهوده نبوده است و نخواهد بود . ولی واقعیت 5 - 6 قرن اخیر در زمینه این است که پرابلم دشوار اندیشی بر نوابغ و متفکران بشری غلبه اجتناب ناپذیر داشته است .

تصور من رفته رفته بیشتر بر این قرار میگیرد که اصلاً « روشنفکر » واژه توانایی نیست . نقطه مقابل یا معکوس روشنفکر ؛ طبعاً « تیره فکر » میگردد . چرا تیره فکری حادث شده است یا حادث میشود ؛ تا بتوان به رفع و رجوع آن پرداخت !

اگر اندکی به خود و دیگران سهل بگیریم واژه های « تازه فکر » و « کهنه فکر » به مطلوب ما بیشتر خدمت میکند و مردم عادی زیادی از این مقولات رسا و زیبا هم در مجاری غیر کتابی و غیر نوشتاری استفاده مینمایند .

اتفاقاً در ادبیات علمی و بخصوص نرم افزاری ی معاصر ؛ شبه (همانند) واژه « تازه فکر » عجب جا افتاده است ! منظورم واژه « آپدیت - Update » میباشد . منجمله Update کردن برنامه عامل کامپیوتر - فرضاً Windows XP - "حفره (خایگاه) های امنیتی" را می بندد و نمی گذارد هکر ها به آسانی در آن نفوذ کنند و به تخریب بپردازند یا با سوء استفاده از "حفره های امنیتی" اطلاعات شما را نابود نمایند یا به سرقت ببرند .

مجموعه ای به نام « فکر » در بشر ؛ صد البته که بیش از تمامی سیستم های عامل و برنامه های کمپیوتری است که تا کنون ایجاد گردیده و به کار انداخته شده است ؛ ولی این شباهت ؛ اعلا درجه کلیدی و مهم بوده و راه ما را برای ادراک بهتر عملکرد فکر و اعمال تأثیر برای بهبود آن در فرد و جامعه و سطوح گسترده تر ؛ باز و باز تر میکند و در عین حال به دشواری ها و حساسیت هایی که واژه های « روشنفکر ، انتیلیکتویل و مشابه ها » در بردارند ؛ مواجه نمی سازد .

این بحثی دراز دامن خواهد بود و من حتی الوسع سعی خواهم نمود تا با تصاویر و تمثیل های محسوس و ملموس و جذاب آن را ادامه داده و به نقطه مطلوب برسانم .

اما حالا اهمیت فوق درجه دارد که عزیزان را متوجه تفاوت « فکر » - صرف نظر از روشن و تاریک و یا تازه و کهنه - نمایم .

شما اگر برنامه عامل کمپیوتر را یک واحد « فکر » قیاس نمائید چندان اشتباه در آن راه ندارد ؛ ولی نمیتوانید آنرا یک واحد « روان » قیاس نمائید . برنامه عامل کمپیوتر اعم از ویندوز و غیره ؛ « نرم

افزار « **خود آگاه** میباید ؛ ولی هر واحد روح و «روان» ؛ با حفظ خاصیت و ماهیت «نرم افزاری» ؛ **ناخود آگاه** است .

لذا تا همین جا ما به محض روشنفکر بودن - ((روشنخیال)) بودن - بخش کم یا بیش نفوس ؛ که خود با هزاران اما و اگر و صغرا و کبرا مواجه است ؛ نمیتوانیم ؛ از روشنروان و درست روان بودن آنان هم سخن بگوئیم و اطمینان داشته باشیم !

خرافات و مذخرفات ؛ چه به نظر جوانان عزیز یاشدهء هندی - به فرض اینکه ما منظور آنان را درست برگردان کرده باشیم - و چه از دید خود ما و جوانان هموطن و همفرهنگ ما ؛ «فکر های تیره و نادرست» نیستند ؛ **روانیات ناباب و نادرست ؛ هستند !**

بنابر این با تأسف که کمال روشنفکری ها هم ؛ به روشن کردن و درست کردن آنها توفیقی ندارد ؛ الا به طریق بهداشت همان پروسه های طولانی و پیچ در پیچ زمانگیر (در عمر نسل ها) که کار آگاهانه و بزرگ و مدبرانهء حتی جهانی را می طلبد . اثر دراماتیک ، تحلیلی ، تمثیلی و سینمایی «گوهر اصیل آدمی» شاید کوشش ناقابلی در این راستا باشد !!!

به هرحال خوشبختانه امروز یکی از روشن ترین مصداق ها ؛ عامل ها و انگیزه های یک باور و **مشغلهء روانی** را با شما عزیزان شریک میسازم که مقدمترین پیام آن به نظر من همین است که توده های گذشتهء بشری در خلق و ایجاد همجو باور ها و تدوام و تسری ی آنها ؛ به هیچوجه آنقدر ها بیعقل و بی حساب و کتاب و بی استناد و احتجاج ... نبوده اند که بعضاً ما ظالمانه و جاهلانه تصور میکنیم یا مدعی میشویم :



بنده هفته گذشته هم دو تصویر بسیار گویا خدمت عزیزان پیشکش نموده بودم که به وضوح نشان میداد درختی که توده های مردم هند اینهمه حرمت و تقدیسش میکنند ؛ درخت متعارف نیست . درختی که در فضا و در دوری ی مطلق از خاک و آب ؛ آنچنانکه اشجار دیگر به آن معتاد و

محتاج اند ؛ پر و بال میگشاید ؛ در سرزمینی که به باور اغلب محققان ؛ مذاهب عمده اش ریشه در « آنیمیزم » (3) یعنی قدیمی ترین و از نخستین گونه های باور های بشر اولیه دارد ؛ بسیار طبیعی است که از فرط بهت انگیزی مقام تقدس یابد .

در تصویر بالا می بینید که همین درخت در پوزهء کانکریتی تخت بام یک عمارت منزل چهارم روئیده و در گرمای حدوداً 45 درجه سانتیگراد و هوای کاملاً خشک این روز ها سبز و خرم پا برجاست !

آنچه در زیر مشاهده میفرمائید تراس های منازل متعدد از چند بلاک نشیمن میباشد . در 10 - 20 و حتی 30 متری فاصله که از سطح زمین وجود دارد ؛ دیگر هیچگونه خاک و آب و لوازم برای رویش و رسش بوته و درخت موجود نیست و چنانکه مشهود است نه گلدانی در آنها قرار دارد و نه جای گلدانی موجود میباشد ؛ معهذاً درخت های « پپیل » با شاخه ها و برگ های فراوان وجود دارند و به رأی العین دیده میشوند ؛ ابداً هم چیزی منتاژ نشده و مداخلهء رسام یا ستودی « فتو شاپ » نیز اینجا مطرح نیست . پس منطق و سبب و دلیل موجودیت این درخت بوته های خیلی خیلی بزرگ اینجا ها چیست ؟ تازه تدوام و نتایج موجودیت نیرو یابنده روز افزون آنها به تخریبیات در بافت های خشتی و کانکریتی هم منجر شده است !

چندین عمارت مشابه اینها در همین منطقه دهلی جدید اندکی پایانتز از مترواستیشن پتیل نگر و مشرف به شفاخانه مشهور بیل کپور در عین وضع قرار دارد . کسانیکه خواسته باشند میتوانند به منطقه تشریف برده هرچه از نزیکتر وضع را تماشا و لمس نمایند .



در پایانتر ؛

تصویر بغل ساختمان خشت دار ؛ درخت بزرگی است که درست متصل پایهء کانکریتی ی منزل چهارم این عمارت روئیده و شاخ و پنجهء متعددی کرده است . متأسفانه وقتی تصمیم گرفتم ؛ تصویر آن را بردارم توفانی به وقوع پیوست . در نتیجه یک شاخه ستبر درخت شکسته و آویزان شده است . این امر اندکی نمای بسیار جالب تنه درخت در دل خشت و کانکریت را مغشوش ساخته ولی نگاه های تیز بین خواننده و بیننده حتماً آنرا در می یابد .

تصویر پهلویی گویی یک روز آزمایشی شگرف و موفقانه همین درخت با آهن میله های کانکریت را ارائه می دارد .



ناگفته نماند که درخت مقدس و افسونگر ؛ از نظر نژاد نباتی بیش از یک نوع میباشد . دو گونه یا نژاد آن عمده است . گونهء یکم را که با برگ های پر آب تر و پهنتر و طرز ریشه دوانی چندین

سویه متفاوت تر مشخص میشود ؛ غالباً « برگیت » میخوانند که من نخستین بار درین یاد داشت ها آنرا معرفی کرده و نشان داده ام ؛ ولی نوع دوم که شوخ تر و وافر تر است « پیپل » و حتی « پیپل گاد » خوانده میشود . در تصاویر زیرین هردو را کنار هم می بینید و در نتیجه معلوم میشود که هردو به یکسان با آهن و کانکریت درینجا و با قیر و سنگفرش و چیز های دیگر مدنیت « مدرن » در جاهای آنسوتر در ستیز و مبارزه اند .

اینجا درختی از نژاد یکم با دیوار کانکریتی ستیزیده و پیروزمندانه بر آن سوار گشته و غلبه یافته است . در تصویر دیگر « پیپل » با افراز ریشهء متراکم هوایی و قرار دادن آن در میان نل فولادی آب و دیوار ؛ اعجاز خود را به نمایش گذاشته است :



و در پایان نمونه هایی از ستیز و گلاویزی با کانکریت و سنگفرش و قیر در روی و کنار جاده های شهری را مشاهده می فرمائید ؛ از این نمونه ها در ساحات کرولباغ و پتل نگر و دو طرفه امتداد خط آبی میتروی دهلی نو به حدی زیاد دیدم که سرم گیج رفت و چنانکه در فیلم های علمی - تخیلی چینل تلوزیونی « من و تو » در ستلایت مشاهده کرده بودم تصویری در ذهنم به وجود آمد که این درخت با این درجه تکثیر و تعرض بر مظاهر مدرن شهری در آینده ها چه خواهد کرد ؟

و اینهم یک سرکشی ی اعجاز آمیز دیگر نژاد « برگیت » از میانهء رینگ کانکریت منزل سوم یک عمارت درون شهری و نیز از بین سنگفرش :



برای دیر باوران نمونه های گویا تر دیگر :



.... و هنوز اگر باور ندارید به این تصویر دیگر از منزل سوم عمارتی در منطقهء شهری موسوم به کرولباغ دقت فرموده نظر جنابعالی را به سایت یا به ایمیل بنده بفرستید که آیا سرنوست این دیوار که توسط پپیل ها کنار زده شده ؛ در همین حدود ها باقی خواهد ماند ؟؟؟ :

alemeftkhar@gmail.com – a.eftkhar@yahoo.com



« پپیل گاد » های کهن سال در روی زمین نمونه های سخت جالب و عجیب دارند که تقریباً به فرمودهء حافظ :

یک حرف بیش نیست حرف عشق و این عجب

از هر زبان ؛ که می شنوم ؛ نامکرر است !!

و در هرکجا که می بینیم سیما و شمایل متفاوت تر و شگفت آورتر و حتی افسونگر تر نامکرر دارند

بهتر آنکه با طبیعت و هستی هرچه امکان دارد ؛ جدی باشیم !!!

رویکرد ها :

(1) اگر دقت فرمائید در میان توده ؛ جملهء « مردم میگویند و مردم چنین و چنان میکنند » به مثابهء یک اتمام حجت به کار می رود . و وقتی کسی را از کار و عادت و خلق و خوی و کردار...ی منع کنند ؛ به دنبال تمامی استدلال ها بالاخره این جمله مجاب کنندهء نهایی است که : از همه گذشته باز « مردم چه میگویند !؟ »

(2) به خود «معلوم» داشتن نباید یک مفهوم دلیخواه و پیش پا افتاده تلقی شود . « معلوم » در برابر واژهء «مجهول» مرحلهء وصول به کمال «ایقان» اعم از تجربی و شهودی و احیاناً اشراقی است ! نیل به این مرحله سیر و سلوک بسیار کار دارد و چه بسا « بی پیر » هم طی مراحل مربوط نامیسر است .

(3) - آنیمیزم : سیستمی از باور های مردمان اولیه است که به معنی و مصداق ابتدایی روح و روان دسترس یافتند ؛ طوریکه تمام طبیعت و هر پدیده آن را دارای روح دانستند و در عسرت و بیچاره گی ی نخستین خویشان را ناگزیر از پرستش و حرمت گذاری به همه دیدند .

رفته رفته باور هایی با چنین دامنه ها و ابعاد وسیع و دنیا شمول ؛ مداومت نیافت و محدود و محدود تر شد تا اینکه بخصوص پرستش پدیده های عادی و وافر طبیعت رها گردید ؛ ولی پرستش پدیده های راز آلود و معجزه آسا و نادر باقی ماند که امروزه به پیمانه های متفاوت در همه ادیان و مذاهب وجود دارد و البته هند موزهء رنگین تمامی به یکجایی است ؛ یا آنچه خوبان همه دارند ؛ او تنها دارد !